من مسلم شاهی هستم
یک بازگشته به زندگی

روایتی از استقبال مخاطبان شهرآرا
پس از انتشار گزارشی درباره یک میوه فروشی متفاوت

فرزانه شهامت
f.shahamat@shahraranews.ir

گزارش روز

گزارش شاهین را یادتان هست؟ همان میوه‌فروش توبه‌کاری که شرط استخدام در مغازه‌اش را اعتیاد و سوءسابقه گذاشته بود. راستش وقتی مراحل آماده‌سازی گزارش او را پشت سر می‌گذاشتیم، تصورش را هم نمی‌کردیم که در میان انبوه خبرهای تلخ و شیرین، حرف‌های صاف و ساده‌اش، این طور به دل مخاطبانمان بنشیند و با استقبال کم‌نظیرشان مواجه شود. مطلب یادشده تا لحظه تنظیم این گزارش، در صفحه اینستاگرامی روزنامه شهرآرا، ۲۶هزار و ۵۸۴بار و در استوری ۴هزار و ۸۶۰بار دیده شده است. ۱۱۰نفر هم آن را با دیگران به اشتراک گذاشته‌اند. درست از روز انتشار گزارش یعنی پانزدهم شهریور، دریافت پیام‌ها، تماس‌ها و سوالات مردمی شروع شد. تعدادی از این پیام‌ها را در ادامه می‌خوانید: «چه جالب! این واقعیته یا داستان؟ می‌خوام ببینمش.» «عالی بود. من که تا آخرش خوندم و یه دل سیر گریه کردم... یاد آدم‌هایی افتادم که خدا در کسری از ثانیه اون‌ها رو از عرش به فرش می‌بره. حرف‌های ساده‌ای که از دل میاد، به دل می‌شینه»، «وای بی‌نظیر بود! منی که معتاد نیستم رو تکون داد... دمش گرم! آدرسش کجاست؟ خیلی دوست دارم برم ببینمش.» «دست‌خوش! هنوزم آدمای خوب توی دنیا پیدا می‌شن.» «دمت گرم همدرد!» «ته... قشنگ بود کارش... ایشالا خدا دست همه رو به واسطه بنده‌هاش بگیره.»

سوای کسانی که به دیده ناباوری به ماجرای زندگی شاهین نگاه کرده بودند، بودند هموطنانی که پرسیده بودند این میوه‌فروشی در کدام قسمت شهر است؟ برخی هم می‌خواستند حمایت خودشان از شاهین و میوه‌فروشی‌اش را با خرید کردن نشان دهند؛ برای همین از ما نشانی فروشگاه را خواسته بودند.

مهربانی مردم، عزم‌مان را برای راضی کردن شاهین و مصاحبه دوباره با او، جزم کرد. این‌بار نه با اسم مستعار شاهین بلکه با نام واقعی‌اش «مسلم شاهی».

روزهای پس از پاکی

به خانه مورچه‌ها می‌ماند؛ شلوغ و منظم. همه می‌دانند باید چه‌کار کنند. سه نفر به‌صف ایستاده‌اند و خربزه‌ها را از وانت تا پیشخوان مغازه، دست‌به‌دست می‌کنند. یکی‌دو نفر کار مشتری‌هایی را راه می‌اندازند که در این ساعت از روز کم‌تعداد هستند. دوسه نفری هم درگیر خالی کردن کارتن‌های موز و جعبه‌های انار و نارنگی‌اند. یکی مجمعه آورده است تا خوشه‌های خوش‌آب‌ورنگ انگور سیاه را بچیند و پیش چشم رهگذران بگذارد. هنوز کارهای زیادی مانده است. آلوهای سیاه و سیب‌های لپ‌قرمز باید قیمت بخورند. وانت هویج هم باید خالی شود. شاگردهای مغازه در آفتاب آخرین روزهای تابستان، عرق می‌ریزند و بی‌مکث، کار می‌کنند. گه‌گاهی هم تک‌جمله‌هایی را ردوبدل می‌کنند و زیر خنده می‌زنند. همدلی آن‌ها با چاشنی عطر درهم میوه‌ها، تعریف تازه‌ای از شادی و سرخوشی را پیش چشم‌مان می‌گذارد.

مسلم را روی یکی از وانت‌های میوه پیدا می‌کنیم. بی‌افاده مدیریتی، درست مانند شاگردهای مغازه‌اش دارد بار خالی می‌کند. چنددقیقه‌ای طول می‌کشد تا فضا برای کار همکاران واحد تصویر روزنامه، فراهم شود. فقط یک صندلی پایه‌بلند لازم است تا لابه‌لای میوه‌ها بنشیند و به سوالاتمان پاسخ دهد. پلاستیک‌های بزرگ هویج در چند ثانیه روی هم چیده می‌شود تا برای دقایقی، نقش صندلی‌ای را که نیست، ایفا کنند. مسلم می‌گوید هول شده است و حسین آقا، استاد و شریک او، از پشت دوربین او را دلداری می‌دهد و یادش می‌آورد که در همه نگرانی‌ها باید بگوید: «وکفی بالله وکیلا.»

چند تا از شاگردهای مغازه، پشت‌صحنه جمع شده‌اند و با اشتیاق و در سکوت، ماجرا را تماشا می‌کنند. «اشتباهات گذشته را فراموش کنید. آغوش جامعه برای بازگشت‌تان باز است»؛ شاید مهم‌ترین پیام حضور دوباره ما به نمایندگی از مخاطبانمان در این جمع خودمانی، همین باشد.

دوربین، میکروفن، ضبط‌صوت؛ ابزار کارمان سر جای خودش قرار گرفته است. «بچه‌ها آماده‌اید؟» سوال کوتاه فیلم‌بردار، یعنی باید برویم سر اصل مطلب.

حواسمان به مردم هست

نظرش را که درمورد گزارش چاپ‌شده درباره او می‌پرسیم، می‌خندد و می‌گوید: «راست بگم یا دروغ؟ اون‌قدر خوابم می‌اومد که نفهمیدم خانمم داره چی می‌خونه.»

به قول خودش، تزش برای ترک دادن چهارپنج معتادی که حالا همگی‌شان پاک پاک هستند، همین بوده است؛ کار سنگین و مستمر. با خنده تعریف می‌کند: «۷صبح می‌رم در خونه‌شون، میارمشون سر کار. ۱۲شب می‌رم می‌ذارمشون در خونه. وقتی برای مصرف مواد ندارن، نه تفریح، نه کیف‌زنی، نه گوشی‌قاپی، نه اذیت کردن. عملا وقتی به خانه برمی‌گردن، جنازه‌اند.»

می‌گوید استقبال مردم از مطلبش را از روی تغییراتی که در اطرافش رخ داده، فهمیده است؛ از افزایش فروش و برای جواب دادن به محبت مردم، تخفیف‌هایش را بیشتر کرده است: «اگه قبلا یک نیسان گوجه می‌آوردم، از وقتی روزنامه شما قصه ما رو به مردم گفته، یک خاور گوجه میارم. به قول بچه‌ها جواب موشک، موشکه، جواب محبت هم محبت. ما حواسمون به مردم هست. از اون‌ها نیستیم که تا دیدیم شلوغه، ۲۵۰۰تومن رو بکنیم ۳۵۰۰.الان ۷۰۰تومن استفاده رو کردم ۲۰۰تومن. اینم بابت تشکر از مردم که ما رو تحویل گرفتن.»

آسوده‌تر از این حرف‌هاست که نگران بازخوردهای منفی احتمالی ازسوی برخی افراد و خوردن برچسب «سابقه‌دار» روی پیشانی خود و همکارانش باشد. می‌گوید اگر دفعه پیش به ما اجازه نداده است هویت خودش و نشانی فروشگاهش لو برود، بیشتر به‌خاطر ۱۷کارگری بوده است که در عرض یک هفته، به ۲۱نفر افزایش پیدا کرده‌اند. حالا که با تک‌تکشان حرف زده است و به قول خودش می‌داند که از این شهرام‌وبهرام‌ها ابایی ندارند، می‌تواند با آسودگی، نشانی فروشگاهش در چهارراه شهید کریمی را به مردم بگوید. «فکرامون رو روی هم ریختیم و دیدیم اگه شناخته بشیم، بهتره از اینکه جا و مکانمون نامعلوم باشه. کاسب‌های دیگه و کسایی که مثل ما مکافات کشیده هستن، بیان سیستم کار ما رو ببینن و اجرا کنن و موفق بشن.»

از نگرانی‌مان برای بازگشت او به گذشته‌اش که می‌گوییم، اذعان می‌کند خودش بیشتر می‌ترسد؛ از هر نزاع، خشونت و خلافی که بوی دردسر بدهد. امیدش را اول خدا و بعد دعای مردم می‌داند: «مردم هی می‌گن مسئولان پاسخ‌گو نیستن. بنویسین که هستن. غیر از خدا و مردم و البته اوستاحسین که ما رو با خدا آشتی داد، خداوکیلی بچه‌های شهرداری، نیروی انتظامی و دادگستری خیلی هوامونو داشتن.»

رویای این روزهای مسلم، بزرگ شدن کسب‌وکارش، جذب زندانیان آزادشده بیشتر و تبدیل این کار به یک الگوی تمام‌عیار است؛ آرزویی که تحقق آن، حمایت متولیان و مردم را می‌طلبد: «می‌خوام حشمت فردوس بشه خاطره، کسب‌وکار مسلم و رفقاش بشه آرزو. یه سفره بزرگ پهن بشه. یه سرش مردمی باشن که میوه، ارزون دستشون می‌رسه و سر دیگه‌ش، بچه‌های مکافات‌کشیده. خیر دنیا و آخرتشم واسه ما می‌مونه.»

دادگستری استان، حامی اصلاح مجرمان



سیدامیر مرتضوی
معاونت اجتماعی و پیشگیری از وقوع جرم دادگستری خراسان رضوی

در مرکز خراسان رضوی، مدتی است که گفتمان و مفاهمه‌ای با عنوان شهر ترمیمی شروع شده است. ارزیابی بنده از این گفتمان، این است که با تعیین گروه‌های هدف، واقعا ورود همه جانبه‌ای به موضوع شده است. با درک درست از واقعیت‌های مسلم جامعه، انتظار می‌رفت به‌صورت عملی هم ورودی جدی به مسائل مدنظر در شهر ترمیمی انجام شود. خوشبختانه این اتفاق رخ داده است و یکی از مصداق‌های آن نیز، همین شخص میوه‌فروشی است که توانسته است تعدادی فرد بزهکار و به‌عبارتی آسیب‌دیده اجتماعی را به کار بگیرد. معتقدم مجموعه حاکمیت باید دست به دست هم بدهند و از این قبیل گروه‌ها و افراد پشتیبانی همه‌جانبه بکنند. هدف این حمایت‌ها هم باید بازگشت شرافتمندانه و آبرومندانه افراد به آغوش جامعه باشد. حمایت‌های یادشده، نه‌فقط در گروه‌های هدف دلگرمی ایجاد می‌کند، بلکه باعث می‌شود به‌مرور زمان، با شناسایی آسیب‌ها و ناهنجاری‌های اجتماعی، هم برای حل آن‌ها، راهکارهای علمی و اجرایی تعریف شود و هم اقدامات پیشگیرانه در دستور کار قرار بگیرد. دادگستری خراسان رضوی این دست حمایت‌ها برای اصلاح مجرمان و به کارگیری راهکارها و اقدامات پیشگیرانه را از وظایف ذاتی خود می‌داند.







یکی از آن بیست‌ویک نفر

روایت یکی از شاگردان میوه‌فروشی که تمام کارکنانش، تصمیم به خداحافظی با خلافکاری گرفته‌اند

«بر محمد و آل‌محمد صلوات!» صدای صلوات که توی بند می‌پیچد، بغض در گلوی سعید راه‌بندان می‌کند. مدت‌ها بود که همه وجودش در کلمه «کاش» خلاصه می‌شد: «کاش اینجا نبودم! کاش من جای کسی بودم که دارد می‌رود بیرون! خدایا یعنی می‌شود یک روز بچه‌های زندان برای آزادی من صلوات بفرستند؟»

خاطرات زندان، دیوارهای بلند و ثانیه‌های کشدارش را که مرور می‌کند، دست‌های مردانه‌اش را روی چشم‌ها می‌گذارد و گریه‌اش را سرمی‌دهد. حالا که خیلی چیزها شکسته و از دست رفته است، شکستن این بغض به کجای دنیا برمی‌خورد؟ اصلا بعضی چیزها وقتی می‌شکنند، خریدار بهتری پیدا می‌کند؛ مانند دلی شکسته و از همه‌جاراننده: «ماجرا به سال ۹۴ برمی‌گردد. یک مغازه میوه‌فروشی داشتم با شش هفت تا کارگر. برای خودم آقایی می‌کردم. عصر جمعه‌ای بود که برادرم زنگ زد. توی یک نزاع گیر افتاده بود و کمک می‌خواست. به‌عنوان بزرگ‌تر رفتم جدایشان کنم. ظاهرا کار با معذرت‌خواهی تمام شد. در راه برگشت، باز گوشی‌ام زنگ خورد. دعوا از نو بالا گرفته بود. برگشتم تا سوایشان کنم اما... انگار آن زنگ، زنگ بدبختی من بود.»

دعوا دو زخمی برجای می‌گذارد و سعید متواری می‌شود. اوضاع زندگی خیلی زود به‌هم می‌ریزد: «به میدان‌بار بدهکار شدم. می‌رفتم از شهرستان‌ها میوه می‌خریدم تا کسی ردم را پیدا نکند. مشکلاتم زیاد شده بود. به‌هم ریخته بودم. در همان رفت‌وآمدها چند نفر پیشنهاد خلافکاری دادند. قبول کردم که تریاک جابه‌جا کنم. یک سال بعد، گیر افتادم. هفت سال زندان برایم بریده شد. بابت آن دعوا هم ۱۴۰میلیون تومان دیه و ۵سال حبس. گره‌های زندگی‌ام داشت بیشتر و کورتر می‌شد.»

نقطه، سرخط

خرابی حال دل سعید، به نهایت رسیده بود. به‌جز دلتنگی برای آزادی، نگران همسر و دو فرزندش بود که پاسوز آن دعوا شده بودند و بی‌سایه سر، روزگار می‌گذراندند: «وقتی فهمیدم دختر و همسرم کرونا گرفته‌اند، دنیا روی سرم خراب شد. از تلویزیون زندان، آمار مرگ‌ومیر را می‌دیدم و هر لحظه منتظر بودم که خبر مرگ دو عزیزم را بیاورند. راستش آن زمان کج‌دارومریز، نماز می‌خواندم اما زیارت عاشورا خواندنم به‌راه بود. از یکی از بچه‌های زندان شنیده بودم چله عاشورا حاجت می‌دهد. السلام‌علیک یا اباعبدا... السلام‌علیک یابن‌رسول ا... . همه‌اش می‌خواندم صبح، ظهر و شب. وقتی خدا را به چهارده‌معصوم قسم می‌دادم، اسم امام‌حسین (ع) را نمی‌گفتم. می‌گذاشتمش آخر از همه. خدا را به آقا قسم می‌دادم که بی‌خیال تقصیراتم شود.»

آن روزها سعید نمی‌دانست که قرار است با کمک «اوستاحسین» به آغوش خدا برگردد. اوستا خودش از مکافات‌کشیده‌های قدیمی بود و سال‌ها برای معتادان و بزهکارانی که عزمشان را برای زندگی پاک، جزم کرده‌اند، مربیگری می‌کرد.

سعید از زندان به اوستا که از دوستان قدیمی‌اش بود، زنگ می‌زند و با دلی شکسته التماس می‌کند به بچه‌های کلاس NA بسپارد تا برایش دعا کنند: «حسین‌آقا ناگهان گفت که راه‌حل مشکلم را می‌داند. گفت وقتی اذان گفتند، شش‌دانگ حواسم را بگذارم و با دقت گوش بدهم. راه‌حل من آنجاست. فکر کردم دارد شوخی می‌کند اما انگار جدی بود. کنجکاو شده بودم. نگاهی به ساعت دیواری انداختم. چیزی به اذان ظهر نمانده بود. دوروبری‌هایم را ساکت کردم. ا...اکبر اذان را که گفتند، نفهمیدم چطور اشک‌هایم سرازیر شد.»

قرارشان شده بود بین ساعت ۱۰ تا ۱۲شب. سعید باید به مسجد زندان می‌رفت و اوستاحسین و شاگردان کلاس NA همان ساعت در دورهمی‌شان برایش دعا می‌کردند: «قرار بود چشم‌هایم را ببندم و هرچه آرزو دارم، پیش چشمم بیاورم. خیلی گریه کردم. خودم فهمیدم سیمم وصل شده است. می‌دانستم هیچ‌کس را ندارم برایم سند بگذارد و بتوانم چندروزی به مرخصی بروم، با این حال آرزو کردم یک روز وقتی خواب هستم، با خبر آزادی، شوک‌زده بیدار شوم.»

معجزه آزادی

تابستان ۹۹ نخستین روزهای گرم و بلند خود را تجربه می‌کرد. عصر پنجشنبه بود و فکر و خیال آزادی، برای سعید حال و حوصله درستی نگذاشته بود: «کاش من هم این شب جمعه کنار زن و بچه‌هایم بودم. کاش... کاش...» چشم‌های خیسش را بست، بلکه خواب، برای غصه‌هایش مُسکن شود.

«آقای سعیدِ ... اعزام به مرخصی. بر محمد و آل‌محمد صلوات!» حتما باز خواب آزادی را دیده بود. باید این رویا را امشب در سطل زباله می‌انداخت، قبل از آنکه فکر آزادی عقلش را زائل کند.

«سعید پاشو! باید شیرینی بدی!» با بهت از خواب بیدار شد. شادی هم‌بندی‌ها یعنی که گوش‌هایش اشتباه نشنیده بود. نمی‌داند چطور لباس پوشید و بیرون رفت. زن و بچه‌هایش را که بیرون زندان منتظر دید، باور کرد که این شب جمعه را کنار آن‌ها خواهد بود. آن روز سعید و خانواده کوچکش، شیرینی معجزه آزادی را با رفتن به پابوس امام‌هشتم(ع) جشن گرفتند.

«حالا با خدا دوست شده‌ام. نمازخوان شدنم توصیه اوستاحسین بود. از چله‌های عاشورایم خیلی چیزها گرفتم، آن‌قدر که توی زندان، بی‌ابا و خجالت از بقیه داد می‌زنم: هرکی هر حاجتی داره، زیارت عاشورا بخونه. از آقا بخشیده شدن شلاق، اثبات بی‌گناهی و حذف پنج سال نزاع را خواستم که اجابت شد. پیدا شدن این شغل را هم مدیون آقا و زیارت‌های عاشورایش هستم. فقط مانده است یک حاجت دیگر؛ اینکه شاکی‌ها رضایت بدهند و دیه از گردنم برداشته شود.»

سعید به مرخصی‌های زندان که فرستاده می‌شود، صاف راهش را می‌گیرد و به میوه‌فروشی «مسلم» می‌آید. می‌داند بچه‌های اینجا همه زخم‌خورده و مکافات‌کشیده‌اند. حال او را می‌فهمند و خبری از سرزنش بابت اشتباهات گذشته نیست. سعید یکی از بیست‌ویک شاگرد این مغازه است. هرکدامشان تا آشتی با زندگی، فرازوفرودهای زیادی را به چشم دیده‌اند و دست‌آخر، به این میوه‌فروشی رسیده‌اند. شنیدن ۲۰قصه دیگر بماند برای شاید وقتی دیگر.

سیدامیر مرتضوی معاونت اجتماعی و پیشگیری از وقوع جرم دادگستری خراسان رضوی
در مرکز استان، مدتی است که گفتمان و مفاهمه‌ای با عنوان شهر ترمیمی شروع شده است. با درک درست از واقعیت‌های مسلم جامعه، انتظار می‌رفت که باید به‌صورت عملی هم ورود جدی‌ای به مسائل مدنظر در شهر ترمیمی انجام شود. خوشبختانه این اتفاق رخ داده است و یکی از مصداق‌های آن نیز، همین شخص میوه‌فروشی است که توانسته است تعدادی فرد بزهکار و به‌عبارتی آسیب‌دیده اجتماعی را به‌کار بگیرد.

زیر خاکی

دست وپا زدن حاکم سیستان



سیدمهدی سیدقطبی
کارشناس مطبوعات

تلگراف از بیرجند. هنوز حسام‌الدوله از هوای سابق فرونیامده در این چند روز پول مایه می‌گذاشت و دست و پاها نمود که شاید جمعیت تلگراف‌خانه برونـد احدی اقدام ننمود. بعد از مأیوسی به خیال افساد و اغتشاش افتاده، بالغ‌بر بیست‌وپنج هزار تومان مالیات گرفته و ابداً جواب نمی‌دهد. هر وقت مطالبه می‌شود می‌گوید از حکومت سیستان هم استعفا می‌دهم. با آنکه در سیستان اغتشاش و بی‌نظمی است خود در بیرجند مانده و سوار و استعداد از سیستان خواسته است گویا محرکی در کار باشد والّا حاکم معزول را چه حق ماندن. سوار جمع نموده است هرچند قدرت اقدام به کاری ندارد ولی امروز از صرف حرف هم باید جلوگیری نمود. احمد.

شماره ۳۰/ ۲۳ رمضان ۱۳۲۷
اخبار از روزنامه مجلس، سال سوم

پیگیری

اصلاح هندسی میدان تربیت منوط به تاییدیه سازمان ترافیک

باقرنژاد| اجرای طرح اصلاح هندسی در منطقه برای کاستن از حجم ترافیک مفید بوده است، لطفا برای اجرای این طرح یا رفتار مشابه در میدان تربیت هم اقدام کنید تا از ترافیک این نقطه کاسته شود.

شهرداری منطقه ۱۱| در پاسخ به درخواست شهروند محترم مورخ ۳۰ مرداد مبنی بر اجرای طرح اصلاح هندسی جهت کاهش ترافیک در منطقه ۱۱، به استحضار می‌رساند اگرچه در متن پیام نوع طرح به‌طور واضح مشخص نشده لیکن درخصوص میدان تربیت هرگونه اصلاح هندسی شامل حذف میدان، ایجاد دوربرگردان و...، منوط به تاییدیه سازمان ترافیک است و پس از ابلاغ، توسط منطقه اجرا خواهد شد.

مردم خوب، حال خوب

ما ممکن است عبوری یا جایی، حرکت خوبی را از شخصی ناشناس ببینیم و به دلمان بنشیند اما فرصت تشکر نداشته باشیم. ستون «مردم خوب، حال خوب»، برای تشکر از همین ناشناس‌های خوب است.

نسرین اباذریان| تشکر می‌کنم از مدیر قنادی میدان شهید کاوه که این نیمکت را برای راحتی مشتریان گذاشته است. دست شما درد نکند.



شهروند| کار خداپسندانه حسن‌آقا سوزنچی همسایه عزیز ما. صبح جمعه که همه خواب هستند و استراحت می‌کنند او به فکر اهالی محله نیزه است و به‌طور خودجوش برای ضدعفونی کردن ایستگاه اتوبوس و صندوق‌های صدقات و المان‌های محدوده و در مغازه‌های محله اقدام می‌کند.



ایوب حسامی| تقدیر و تشکر از کارکنان زحمتکش شهرداری منطقه ۵ که باعث تمیزی و رفت و روب محله پرجمعیت امیرالمؤمنین(ع) شدند.



ابراهیم‌نژاد| تشکر می‌کنم از کاسب محترمی که در مرکز خرید نبش مجتمع مسکونی الماس گلبهار که سر راه چندین مجتمع دیگر خیابان جمهوری است، دستگاه عابربانک نصب کرده و زحمت جمعیت زیادی از مردم این محدوده را کم کرده است، درحالی که این وظیفه خود بانک‌هاست.

به روایت منشور

منشور حقوق و مسئولیت‌های شهرنشینی شهر مشهد(۶۱)
فصل هفتم: حق بر فرهنگ
۷-۵- تحصیل و آموزش
۱۰۴ مدیریت شهری موظف است امکانات و زیرساخت‌های لازم به‌ویژه در حوزه تکنولوژی و فناوری‌های نوین را در جهت توسعه و گسترش دانش در سطح شهر فراهم نماید.
برای مطالعه کامل منشور حقوق و مسئولیت‌های شهرنشینی شهر مشهد کد روبه‌رو را اسکن کنید